

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دین در روابط بین الملل

نویسنده: کان:

جانان فاکس و شمول سندلر

مترجمین:

دکتر محمد حسن خانی

مهشاد حسینی و سمانه امیرنگونی

سخن ناشر.....	۹
یادداشت مترجمین.....	۱۳
فصل ۱. مقدمه.....	۱۷
فصل ۲. بُعد مغفول مانده.....	۳۱
۱-۲. طرد نوین مذهب.....	۳۳
۲-۲. مدرنیته عامل ظهور مجدد مذهب.....	۳۷
۳-۲. رد مذهب در تئوری روابط بین‌الملل و ریشه غربی آن.....	۴۱
۴-۲. غرب در مقابله با بقیه (جهان).....	۴۴
۵-۲. منشأ ضد‌مذهبی تئوری‌های اصلی روابط بین‌الملل.....	۵۴
۶-۲. منشأ دولت مدرن.....	۵۴
۷-۲. ملت - دولت.....	۵۹
۸-۲. تکامل نظریه روابط بین‌الملل.....	۶۲
۹-۲. مذهب و ارزیابی کمی روابط بین‌الملل.....	۶۹
۱۰-۲. نتیجه‌گیری.....	۷۲

فصل ۳. دین و مشروعیت ۷۵

- ۱-۳. مذهب به عنوان اساس مشروعیت سیاسی ۷۷
- ۲-۳. نقش دوگانه مشروعیت مذهبی در آمریکای لاتین ۸۵
- ۳-۳. محدودیت‌های مشروعیت مذهبی ۸۷
- ۴-۳. موارد استفاده مشروعیت مذهبی در روابط بین‌الملل ۹۰
- ۵-۳. علت تأثیرگذاری مشروعیت مذهبی بر روابط بین‌الملل چیست؟ ۹۴
- ۶-۳. قدرت هنجاری در روابط بین‌الملل ۹۵
- ۷-۳. فایده‌گرایی ابزارگرایانه ۹۹
- ۸-۳. اصالت‌گرایی، هویت و مناظره تمدن‌ها ۱۰۴
- ۹-۳. مذهب و مشروعیت‌بخشی به جنگ ۱۱۰
- ۱۰-۳. فراتر از مشروعیت: مذهب به مثابه یک نیروی محرکه ۱۱۶
- ۱۱-۳. نتیجه‌گیری ۱۲۳

فصل ۴. منازعات مذهبی محلی به مثابه مباحث و موضوعات بین‌المللی ۱۲۷

- ۱-۴. مذهب و مداخله بین‌المللی ۱۲۸
- ۲-۴. گسترش منازعه مذهبی به ورای مرزها ۱۳۷
- ۳-۴. بین‌المللی شدن درگیری‌های محلی ۱۴۵
- ۴-۴. مکان‌های مقدس ۱۴۶
- ۵-۴. جهانی کوچک‌تر ۱۵۰
- ۶-۴. نتیجه‌گیری ۱۵۳

فصل ۵. پدیده‌های فراملیتی دینی ۱۵۷

- ۱-۵. بنیادگرایی دینی ۱۵۹

فهرست مطالب □ ۷

۱۶۰	۲-۵. خاستگاه و اهداف بنیادگرایی دینی.....
۱۶۶	۳-۵. پیوندهای فراملیتی و دستور کار جنبش‌های بنیادگرا.....
۱۷۰	۴-۵. اسلام سیاسی.....
۱۷۱	۵-۵. اسلام و سیاست.....
۱۷۲	۶-۵. رد حکومت مدرن سکولار.....
۱۷۸	۷-۵. مردود شمردن غرب.....
۱۸۲	۸-۵. آیا اسلام با دموکراسی و حقوق بشر سازگار است؟.....
۱۹۱	۹-۵. اسلام یکپارچه نیست.....
۱۹۷	۱۰-۵. تروریسم.....
۲۰۶	۱۱-۵. تبلیغ دینی.....
۲۰۸	۱۲-۵. حقوق بشر.....
۲۱۰	۱۳-۵. سایر مسایل بین‌المللی که با موارد دینی هم‌پوشانی دارد.....
۲۱۵	۱۴-۵. نتیجه‌گیری.....

فصل ۶. مبحث برخورد تمدن‌ها..... ۲۱۷

۲۱۸	۱-۶. تداخل مفاهیم قومیت، دین و تمدن‌ها.....
۲۲۴	۲-۶. مبحث تضاد فرضیات تمدن‌ها.....
۲۳۶	۳-۶. تأثیر تطبیقی دین و تمدن‌ها بر مناقشه قومی.....
۲۳۷	۴-۶. تعاریف و پارامترها.....
۲۴۱	۵-۶. تحلیل.....
۲۴۶	۶-۶. جمع‌بندی.....

۸ □ دین در روابط بین‌الملل

فصل ۷. مناقشه فلسطین و اسرائیل: مطالعه موردی دین و سیاست بین‌الملل ۲۵۱

- ۱-۷. فلسطین تحت قیومیت ۲۵۲
- ۲-۷. عوامل دینی و ملی در رفتار اعراب ۲۵۴
- ۳-۷. تقسیم فلسطین و افول انگیزه دینی ۲۶۱
- ۴-۷. فراز دین ۲۶۸
- ۵-۷. تقسیم سرزمین و استقلال ملی ۲۷۴
- ۶-۷. اصل حاکم ملی مذهبی ۲۷۷
- ۷-۷. رادیکال شدن دین ۲۸۰
- ۸-۷. دین و سیاست خارجی در انتفاضه دوم الاقصی ۲۸۵
- ۹-۷. خلاصه و نتیجه ۲۹۲

فصل ۸. به سوی نظریه‌ای در باب روابط بین‌الملل و دین ۲۹۵

- ۱-۸. ادغام دین در تئوری عمومی روابط بین‌الملل ۳۰۲
- ۲-۸. از اینجا مقصد کجاست؟ ۳۱۲
- ۳-۸. سنجش کمی دین ۳۱۲
- ۴-۸. تعریف دین ۳۲۰
- ۵-۸. برخی نظرات نهایی ۳۲۵

یادداشت‌ها و نمودارها ۳۲۹

کتابشناسی ۳۴۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تربیت اسلامی، مرجعیت علمی

«کاری کنید که دانشگاه امام صادق علیه السلام... مرجع تحقیقات مراکز علمی و دانشگاه‌های دنیا بشود» مقام معظم رهبری^۱

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته است، تربیت نیروی انسانی‌ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در عرصه نظر و عمل به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که علم بدون تزکیه پیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متاثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو

۱. از بیانات مقام معظم رهبری در ملاقات اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه السلام مورخ

انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنها می‌باشد. از این منظر، پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی-پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق علیه السلام در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که «ربع قرن» تجربه شده و هم‌اکنون ثمرات نیکوی این شجره طیبه در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده، محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران این نهاد است که امید می‌رود در طلیعه دور جدید فعالیتش بتواند به توسعه و تقویت آنها در پرتو عنایات حضرت حق تعالی، اهتمام ورزد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی- کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند، درک کاستی‌ها و اصلاح آنها و زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق را نیز فراهم خواهد کرد.

در این راستا، اثر حاضر از مجموعه مطالعاتی «دین و روابط بین‌الملل» تقدیم جامعه علمی کشور می‌شود. لازم به ذکر است که سیاست «موضوع محور نمودن» پژوهش‌های دانشگاه طی سه سال گذشته، آثار و نتایج مبارکی در پی داشته که از آن جمله می‌توان به غنای موضوعی پژوهش‌های دانشگاه

اشاره داشت. در قالب این سیاست، موضوعات با اولویت نخست، شناسایی و از منظرهای مختلف علمی به بحث گذارده می‌شوند که حوزه «دین و روابط بین‌الملل» به دلیل کمبود متون تخصصی، نیاز فزاینده جامعه علمی و به‌ویژه عملیاتی کشور، از جمله آنها می‌باشد.

ناشر به‌واسطه اثری که از این مجموعه را در دستور نشر دارد، بسیار خرسند است و امیدوار است که بسته مطالعاتی ارایه‌شده که از حیث تعداد و محتوا در سطح کشور بی‌نظیر است، به همت سایر پژوهشگران تقویت شده و رشد مطالعات دین و روابط بین‌الملل را در آینده نزدیک شاهد باشیم.

معاونت پژوهشی دانشگاه

از نخستین سال‌های نیمه دوم قرن بیستم که مطالعه و تحقیق پیرامون روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته مستقل در حوزه مطالعات آکادمیک جان تازه‌ای گرفت تا سال‌های پایانی دهه اول قرن بیست‌ویکم، روابط بین‌الملل دستخوش تحولات بسیاری شده است. زیرا شاخه‌های بسیاری برای آن تعریف گردیده و حوزه‌های مطالعاتی زیادی از جامعه‌شناسی گرفته تا روانشناسی و از اقتصاد تا حقوق در چارچوب مطالعات بین‌رشته‌ای برای آن طرح و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. شاید کمتر کسی از نظریه‌پردازان نسل اول این رشته در دهه‌های چهل و پنجاه میلادی تصور می‌کرد که دین و مباحث مربوط به دین نیز روزی با این شدت و غلظت وارد حوزه مطالعات روابط بین‌الملل شده و بخشی از ادبیات این رشته را به‌خود اختصاص دهد.

واقعیت این است که دو رخداد مهم یکی در پایان دهه هفتاد قرن بیستم و دیگری در آغاز دهه اول قرن بیست‌ویکم دین را به‌عنوان یک پدیده اساسی، تأثیرگذار و غیر قابل انکار وارد معادلات روابط بین‌الملل نمود. اولین این رخدادها پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۱)

فوریه ۱۹۷۹) و دومین آنها واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) بود. این دو رخداد هر یک به‌نوعی نظر پژوهشگران روابط بین‌الملل را به پدیده‌ای که بعدها اسلام سیاسی نام گرفت معطوف ساخت و از این به بعد بود که تولید ادبیات در این حوزه مورد توجه محققین و تحلیل‌گران غربی قرار گرفت. منجر مشترک تمامی آثار تولیدشده در این حوزه، تلاش برای تبیین بهتر عامل و فاکتور دین در روابط بین‌الملل و فهم بیشتر نقش و تأثیرگذاری آن بر سیاست بین‌الملل بوده و هست.

تألیف کتاب حاضر در همین راستا صورت پذیرفته و به چند دلیل نسبت به سایر پژوهش‌های صورت گرفته دارای مزیت نسبی است. نخست آنکه این کتاب برخلاف سایر آثار مشابه، طرح دین در روابط بین‌الملل را به‌طور عام مورد بررسی قرار داده و از نقش سایر ادیان نیز در روابط بین‌الملل سخن گفته، گرچه کماکان بخش عمده‌ای از حجم آن به نقش و جایگاه اسلام اختصاص یافته است. دومین وجه تمایز این اثر با سایر آثار مشابه، آن است که در این کتاب مؤلفین به نقش دین و به‌ویژه اسلام به‌طور اخص در روابط بین‌الملل پرداخته‌اند و از طرح عمومی مسائل مربوط به اسلام سیاسی که شامل رابطه سیاست و حکومت با دین و مباحث مربوط به جایگاه دین در سیاست داخلی است، اجتناب کرده و تحلیل‌ها و مباحث خود را بر مباحث سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل متمرکز ساخته‌اند. و بالاخره سومین نکته مثبت در خصوص این اثر به روز بودن مطالب و فراگیر بودن در حوزه مطالعات موردی آن است که تقریباً همهٔ مثال‌ها و موارد موجود را تحت پوشش قرار داده است.

با این همه در کنار این نقاط قوت، کتاب از نقاط ضعفی نیز رنج می‌برد. قضاوت‌های مبتنی بر چارچوب خاص فکری مؤلفین که در بسیاری از موارد مبنای تئوریک برای تحلیل‌های آنها شده، نظرات آنها را از یک نظر

عالمانه و منصفانه دور ساخته است. این پیش‌داوری‌ها و جهت‌گیری‌ها از مهمترین نقاط ضعف کتاب است. روایت غیر واقعی مؤلفین از انقلاب اسلامی ایران، حزب‌الله لبنان، جهاد اسلامی و حماس در فلسطین، نمونه بارزی از کاستی‌ها و ایراداتی است که کتاب حاضر از آن رنج می‌برد. و بالاخره عدم احاطه کامل مؤلفین به مباحث تاریخی و مبانی نظری اسلام، دیگر نقیصه‌ای است که می‌توان آن را در زمره نقاط ضعف کتاب دانست.

کتاب حاضر با ذکر تمام موارد فوق، سهم و نقش عمده‌ای در غنی ساختن ادبیات موجود در حوزه نقش دین در روابط بین‌الملل ایفا می‌نماید و از همین رو مطالعه آن برای محققین و پژوهشگران روابط بین‌الملل مفید و ضروری است. مترجمین امید دارند تا ترجمه این اثر به زبان فارسی، زمینه‌ساز مطالعه عمیق‌تر مباحث مطروحه گشته و با گشودن این باب به سمت رابطه دین و روابط بین‌الملل، عامل و انگیزه‌ای برای تولید ادبیات بومی در پاسخ به مباحث مطروح در کتاب از نگاه و قلم محققین ایرانی و مسلمان گردد.

کتاب حاضر توسط جاناتان فاکس و شاموئل سندلر در هشت فصل به رشته تحریر درآمده است. در فصل اول چگونگی و چرایی ورود دین به روابط بین‌الملل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ فصل دوم به ابعاد مغفول مانده دین در حوزه روابط میان دولت‌ها اختصاص یافته است؛ دین و مشروعیت عنوان فصل سوم کتاب است که در آن رابطه میان دین و مشروعیت سیاسی به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی مورد کنکاش قرار می‌گیرد؛ فصل چهارم به بررسی منازعات مذهبی محلی و مباحث بین‌المللی پرداخته است؛ فصل پنجم به بررسی پدیده دین و نقش آن در سطوح فراملی می‌پردازد و مباحث مربوط به برخورد تمدن‌ها و جایگاه آن در تبیین رابطه میان دین و روابط بین‌الملل در فصل ششم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در فصل هفتم کتاب منازعه اسرائیل - فلسطین به‌عنوان یک مطالعه موردی مطرح شده و ابعاد گوناگون آن با تأکید بر نقش دین در این منازعه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. و بالاخره فصل هشتم چشم‌انداز امکان طراحی و تدوین یک نظریه برای روابط بین‌الملل و دین را مورد بررسی قرار داده است.

مترجمین مراتب سپاس و تقدیر خود را از معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق: که امکان ترجمه و چاپ اثر را فراهم نمود، اعلام و تمامی کاستی‌ها و نواقص احتمالی در ترجمه کتاب را بر عهده می‌گیرند.

محمدحسن خانی

مهشاد حسینی و سمانه امیر نکوئی

پائیز ۱۳۸۹



مقدمه

حمله به برج‌های دوقلو در شهر نیویورک و دو حادثه همزمان با آن در واشنگتن و پنسیلوانیا که از سوی سازمان القاعده به رهبری اسامه بن لادن و با انگیزه‌های مذهبی صورت پذیرفت جهان غرب را شگفت زده کرد. چیزی که به طور مشخص شگفتی غرب را برانگیخت این واقعیت بود که پدیده دین چگونه می‌توانست یک چنین تأثیری را در قلب جهان غرب برجای گذارد. البته این که این رخداد چنین باعث غافل‌گیری و شگفتی غرب شد، خود نیز امری شگفت‌انگیز است؛ چرا که قبل از این نیز نشانه‌هایی دال بر وقوع پدیده‌هایی با زمینه‌ها و انگیزه‌های دینی در صحنه روابط بین‌الملل ظاهر گشته بود. این پیشینه شامل حملات سابق القاعده، منازعات هند و پاکستان، درگیری‌های فرقه‌ای در ایرلند شمالی، تجربه موفق انقلاب اسلامی در ایران و افغانستان^۱، وقوع انتفاضه الاقصی در اسرائیل، به بن‌بست رسیدن روند صلح برای تقریباً یک دهه و شمار دیگری از وقایع مشابه دیگر در گوشه و کنار جهان می‌شود.

۱. ظاهراً منظور نویسنده از انقلاب افغانستان در اینجا قیام مجاهدین مسلمان افغانستان علیه اشغال کشورشان توسط شوروی سابق بوده است.

اما با این همه و علی‌رغم وجود این شواهد، نه آمریکایی‌ها و نه سایر دولت‌های غربی، آمادگی رویارویی با این چالش بزرگ که ثبات زندگی آنها را به مخاطره می‌انداخت، نداشتند. حملات موفقیت‌آمیز و بی‌سابقه به قلب ایالات متحده آمریکا که به‌وسیله یک سازمان متعصب مذهبی انجام پذیرفت، آغازگر عصر جدیدی در سیاست بین‌الملل بود. بعید به نظر می‌رسد که روی آوردن سیاست‌گذاران و سیاست‌مداران به صاحب‌نظران رشته‌های آکادمیک برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه چندان موفقیتی را حاصل می‌کرد. علی‌رغم دو مورد استثناء که یکی ایدهٔ برخورد تمدن‌ها توسط ساموئل هانتینگتون (۱۹۹۶؛ ۱۹۹۳) که ابتدا در قالب یک مقاله و سپس در قالب یک کتاب منتشر شد و نیز مقاله جنگ سرد جدید توسط یورگن مایرز (۱۹۹۳) که آن هم در همین راستا منتشر گردید رشته روابط بین‌الملل هرگز آمادگی این امر را نداشت تا مذهب و متغیرهای مذهبی را به نظریات مختلف در روابط بین‌الملل بیفزاید. علی‌رغم رویکرد و قلمرو کاملاً متفاوت‌شان، این دو مقاله در یک چیز با هم مشترک بودند و آن این واقعیت بود که به زودی نبردها و منازعات مذهبی جایگزین مواجهات ایدئولوژیکی دوران جنگ سرد خواهد شد.

این دو نوشتار همچنین نمایانگر استثنائاتی بودند که تاکنون در قالب یک قانون عام، نقش دین در روابط بین‌الملل را نادیده می‌انگاشت. از این رو طرح این سؤال که آیا واقعاً نیازمند یک پارادایم جدید هستیم که در چارچوب آن، دین به‌عنوان یک پدیدهٔ مهم در توضیح و تبیین روابط بین‌الملل مدنظر قرار گیرد، یک ضرورت است. پاسخ به این سؤال یکی از چالش‌های اصلی پیش روی این کتاب است. رویکرد ما به این چالش در عنوان انتخابی برای این کتاب مشخص گردیده است. ما نیازمند آن هستیم تا دین را به روابط بین‌الملل بیاوریم. این امر به‌معنای رد کردن نظریه‌های

گذشته در روابط بین‌الملل نیست و همچنین این مسأله به معنای این‌که ما روش‌های تحقیقی که در علم روابط بین‌الملل در قرن بیستم بسط و توسعه یافته را نادیده می‌گیریم، نمی‌باشد این رویکرد بر این باور استوار است که ما در فهم، ادراک و تحقیقات خود در روابط بین‌الملل، جلوه‌ها و نمودهای متنوعی از مذهب و نفوذ آن در طیف وسیعی از پدیده‌های سیاسی و اجتماعی که علم روابط بین‌الملل سعی در تبیین و توضیح آنها را دارد، داخل نماییم. کوتاه سخن آنکه هیچگونه فهمی از روابط بین‌الملل نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن و منظم ساختن دین به این رشته کامل باشد.

قبل از این‌که در مورد این موضوعات بحث کنیم ابتدا مشخص می‌کنیم که منظور ما از دین چیست؟

ترنر (1991: 243-245) مذهب را در قالب مباحثی که توسط عالمان اجتماعی از دین مطرح شده است، بیان می‌کند. او توضیح می‌دهد که به دو دلیل بسیاری از تعاریف ایراد دارند: اول این‌که آنها باید این فرض را مدنظر داشته باشند که تمامی مذاهب تا حد معینی مشترک هستند. برای مثال اگر یک تعریف شامل اعتقاد به خدا یا ذات خدایی باشد، مذاهبی مانند بودائیسیم که با این تعریف هماهنگ نیستند، دین فرض نمی‌شوند. دوم این‌که بیشتر تعاریف می‌کوشند به مسائل وجودی در حوزه دین بپردازند، در حالی‌که این مسائل به دغدغه عالمان اجتماعی که سعی در بررسی تأثیر دین بر جامعه دارند، ارتباط پیدا نمی‌کند. رویکرد ما به مفهوم دین، تکیه بر تعریف خاصی از دین ندارد، بلکه ما می‌پذیریم که دین وجود دارد و بر رفتار بشر تأثیرگذار است و تلاش ما در پیدا کردن این تأثیرات است.

در ابتدا دین می‌تواند بر جهان بینی افراد تأثیرگذار باشد، که به نوبه خود بر چگونگی فکر کردن و رفتار آنها تأثیر می‌گذارد. دوم دین بخشی از هویت است. سوم دین منبع مشروعیت است که شامل مشروعیت سیاسی می‌شود.

چهارم دین با مؤسسه‌هایی که می‌توانند بر فرایند سیاست‌گذاری تأثیرگذار باشند، مرتبط است. این رویکرد به دین در فصل هشتم این کتاب با جزئیات بیشتری توضیح داده شده است. برای پاسخ دادن به این سؤال که چگونه دین، تئوری روابط بین‌الملل را به چالش می‌کشاند؟، باید ابتدا به این سؤالات پاسخ دهیم:

چرا این رشته برای لحاظ کردن دین آمادگی ندارد؟ چرا این رشته که برای تقریباً صد سال توسعه یافته و دارای ریشه‌های فکری قوی است، دین را به‌عنوان مرجع وارد نکرده است؟ سعی ما بر توضیح جامعی به این سؤالات در فصل دوم است. به‌طور کلی موضوع بحث ما این است که رشته روابط بین‌الملل حوزه خردی از علوم اجتماعی غربی است که در قرن بیستم دین را نادیده گرفته است. بنیان‌گذاران علوم اجتماعی و وارثان آنها که شامل مهمترین متفکران اجتماعی غربی هستند دین را به‌عنوان متغیری برای تبیین جهان، رد کرده‌اند. آنها بر این عقیده‌اند که عوامل ابتدایی مانند قومیت و دین جایگاهی در جامعه مدرن ندارند و نمی‌توانند توضیحی منطقی برای کارکرد جهان باشند. آنها همچنین تمرکز بیشتر مطالعات خود را بر غرب قرار داده‌اند، جایی که تأثیر دین کمتر نمایان است و معتقدند که تأثیر دین در جوامع غیرغربی از بقایای بدویت است که با مدرن شدن این جوامع از بین می‌رود. عجیب آن‌که مدرنیزاسیون نه تنها باعث افول دین نشده، بلکه باعث تقویت دین شده اما این مسأله با بیانات نیچه مطابقت ندارد.

این رشد در حالی که در غرب قابل مشاهده است بیشتر در دنیای خارج از غرب بارز است. نظر ما این است که ترکیبی از دیدگاه غرب‌گرایانه و تأثیر علوم اجتماعی باعث شده است که محققان روابط بین‌الملل مذهب را نادیده بگیرند. همچنین نظر ما این است که این پدیده‌ها و تمایل به

نادیده گرفتن مذهب، به نسبت سایر رشته‌های علوم اجتماعی در رشته روابط بین‌الملل، قوی‌تر است.

فرا تر رفتن نظام بین‌الملل از توجه به جنگ مذهبی، اصول مشروع‌سازی و فلسفه سیاسی که با تحول تدریجی آن همراه بود، به سکولاریزه شدن رشته روابط بین‌الملل کمک کرد. ما همچنین به عوامل دیگری که در روابط بین‌الملل تأثیرگذار بوده‌اند، همچون رفتارگرایی و همچنین استفاده روش کمی که باعث ایجاد جای خالی مذهب در بررسی روابط بین‌الملل شد، توجه داریم.

کسانی که این رویکرد به روابط بین‌الملل را دارند، در بیشتر موارد متهم به نادیده گرفتن اموری می‌شدند که قابل اندازه‌گیری نیستند؛ و مذهب از آن دسته اموری است که اندازه‌گیری آن بسیار مشکل است. تبیین دیگر در چارچوب روابط بین‌الملل غرب‌محور این است که بیشتر تئوری‌های روابط بین‌الملل مبتنی بر فرض نادیده گرفتن مذهب به‌عنوان یک عامل مهم هستند. نقش اساسی عواملی چون قدرت مادی، اقتصاد، دولت و ملت دیگر جایی برای توجه به مذهب به‌عنوان یک عامل مهم در تئوری روابط بین‌الملل باقی نگذاشته است. در این زمینه است که ما باید درباره روابط بین دولت، ملت و مذهب تصمیم بگیریم. مخرج مشترک بین ملی‌گرایی و مذهب سیاسی شده این است که هر دو باید از نظام جدید منفک شده باشند. عالمان اجتماعی به‌طور کلی و عالمان سیاسی به‌طور خاص بر این پندار بودند که مدرنیته، وفاداری‌های ابتدایی را به حاشیه می‌راند. با شکل‌گیری یک دولت قدرتمند، بشر امروزی برای طرح تقاضاهای اساسی مادی و معنوی خویش، نیاز به توجه به خدا را کنار می‌گذارد و به همین منوال دولت، جایگزین نیازهای هویتی او می‌شود (Connolly, 1988: 7-8) و مدرنیاسیون وفاداری‌های باستانی را به گونه‌ای یکدست درهم آمیخته و آنها

را به یک هویت جدید یا مرکزیت مقدس تبدیل می‌کند. در نتیجه هسته جدید که شامل نهادها، هویت و سرویس‌های خدماتی است، جایگزین قدرت پراکنده قبلی می‌شود. (Shils, 1978: 4-10)

برخلاف باور رایج که مذهب و ملی‌گرایی را به‌عنوان دو ایدئولوژی همزاد و همراه تلقی می‌کنند به نحوی که همیشه در هماهنگی با هم هستند، همیشه این‌طور نیست. گاهی اوقات مذهب در رقابت با ملی‌گرایی است دولت-ملت در جوامع پیشرفته نیز می‌تواند مانند مذهب نقش‌های اجتماعی داشته باشد و جایگزین آن شود- در حالی که دولت قدرت‌نهادهایی را که خدمات ارائه می‌دهند، پراکنده می‌کند و قدرت و خدمات از طریق این نهادها منتقل می‌شود، ملت‌ها به‌خصوص ملت‌های قومیتی هویت را از طریق میراث خود یا اتحاد روانشناختی-اجتماعی به‌وجود می‌آورند. دولت از طریق حفظ تمامیت ارضی، امنیت را به‌وجود می‌آورد. در حالیکه ملت احساس تعلق مشترک، ریشه‌های مشترک و ابدیت را به‌وجود می‌آورد (Smith, 1981: 18-210) کارکردهایی که بشر قبلاً آنها را به خدا واگذار کرده بود.

کارکردهای دولت-ملت همدیگر را کامل کرده و انسان را از تعلق به خدا بی‌نیاز می‌کند. شکفتی آن‌که وفاداری‌های ابتدایی از جمله دولت مدرن نجات یافتند و از زمانی که این پدیده شناخته شد بسیاری به دنبال توضیح و چرایی دوام و بقا آن بوده‌اند. (Fox, 2002a: 102)

یک پاسخ مبتنی بر تأثیر دوجانبه مدرنیته است. ارنست هاس ظهور دوباره ملی‌گرایی در عصر ما را به‌عنوان انتخابی عقلانی برای جوامعی که بسوی فشارهای ناشی از مدرنیزاسیون می‌روند، تلقی می‌کند. همین منطق را می‌توان برای تداوم مذهب به کار برد. (Hass, 1986) مرحله‌ای که باعث از

میان رفتن جامعه سنتی می‌شود، خلأئی را ایجاد می‌کند که تعالی‌خواهی را مطرح می‌نماید.

این جمله بازتاب نظریه هانتینگتون در دهه ۱۹۶۰ است که می‌گوید: از بین رفتن جوامع سنتی منجر به ایجاد گسست روانی و آنومی (ناهنجاری) می‌شود و این شرایط باعث احساس نیاز به هویت‌ها و وفاداری‌های جدید می‌شود. (Huntington, 1968: 37) اگر چه مباحث مربوط به فصل ۲ دلایل بی‌توجهی به مذهب در روابط بین‌الملل را مطرح می‌کند اما این مبحث کافی نیست. سعی ما در فصل‌های بعدی شناسایی تأثیر عوامل مذهبی بر پدیده‌های بین‌الملل است که می‌تواند نقطه شروعی برای عالمان روابط بین‌الملل جهت وارد کردن مذهب به رشته روابط بین‌الملل باشد، همچنین این نکته را باید مدنظر داشت که ما از آغاز به دنبال یک تغییر پارادایمیک نیستیم؛ هدف اصلی ما گسترش مرزهای تئوری روابط بین‌الملل و گنجانیدن مذهب به‌عنوان یک متغیر در تحقیق پیرامون روابط بین‌الملل است. هدف، مطرح کردن مذهب در روابط بین‌الملل است نه این‌که تئوری روابط بین‌الملل با یک تئوری جدید که در آن مذهب به‌عنوان عامل اصلی جهان سیاست مطرح می‌شود، جایگزین گردد. و این‌که مذهب جایگاه اصلی خود را در پارادایم‌های موجود پیدا خواهد کرد. علاوه بر این زمینه‌های تحقیق ما تنها به لیست کردن پیشنهادات، مربوط نمی‌شود، زیرا هنوز در آغاز راه هستیم. ما با یکی از اجزای اصلی تشکیل‌دهنده سیاست داخلی و بین‌الملل که مشروعیت دارد، شروع می‌کنیم. باید به یاد داشته باشیم قبل از به‌وجود آمدن واقع‌گرایی به‌عنوان پارادایم اصلی در روابط بین‌الملل، این رشته در ابتدا شامل قوانین بین‌المللی بود. یک منبع اصلی برای تعیین این‌که در عرصه بین‌المللی چه چیزی غیر قانونی است این حقیقت است که عقاید مذهبی

پایه و شالوده دکترین «جنگ عادلانه» بوده که عنصر اساسی در قانون بین‌الملل می‌باشد.

فصل سوم به دنبال فهم ارتباط مشروعیت سیاسی و مذهبی در سیاست بین‌الملل است. این وجه از مشروعیت مذهبی، نقش مهمی را هم در افزایش ثبات و هم ایجاد تنش در مناطقی چون آمریکای لاتین بازی می‌کند، همان‌طور که دکترین «جنگ عادلانه» این نقش را دارد؛ اما این دکترین به‌ندرت در تئوری روابط بین‌الملل معاصر گنجانده شده است. این امری عادی است که ما تحلیل خود را با مسأله اساسی مانند مشروعیت آغاز کنیم، زیرا در سیاست، مشروعیت به‌عنوان عامل مکمل قدرت فیزیکی به‌شمار می‌رود. مذهب یک منبع قوی مشروعیت است که باعث دوام رژیم می‌شود و نیاز به استفاده از عامل زور را کم می‌کند. همچنین یکی دیگر از کاربردهای مذهب در سیاست خارجی عامل است که می‌توان از آن جهت پشتیبانی از جنگ و صلح استفاده کرد. در سیاست بین‌الملل نیز مذهب می‌تواند به‌عنوان منبع مشروعیت برای همکاری بین ملت‌ها و همچنین عامل جنگ‌های سخت و طولانی همچون جنگ‌های سی‌ساله به‌کار رود. درحقیقت مشروعیت مذهبی ممکن است به‌خاطر فتوای یک رهبر مذهبی باعث جلوگیری از جنگ شود یا همین‌طور بر عکس آن نیز ممکن است اتفاق افتد. به‌طور خلاصه مشروعیت مذهبی می‌تواند باعث حفظ وضع موجود شود یا آن را به چالش کشاند.

اگر همان‌طور که گفته شد طی دوران جنگ سرد، مذهب منبع مشروعیت بود، این وضعیت به‌دنایی که در آن عوامل هنجاری تأثیر رو به افزایش بر روابط بین‌الملل دارد، مرتبط‌تر است. علاوه‌براین می‌توان چنین فرض کرد که رشد ملی‌گرایی و قومیت‌محوری به‌مثابه ایده‌های تأییدکننده استفاده از خشونت با مذهب به‌عنوان مشروعیت‌بخش خشونت همراه

خواهد شد. همچنان که مذهب می تواند بخشی از هویت باشد، این اصل می تواند تحت تأثیر اهمیتی که به هویت در سیاست بین الملل داده شد، قرار گیرد. به عنوان بخشی از آزمون این گرایش ها به دنبال بررسی این مطلب هستیم که آیا رهبران سیاسی در رفتارهای خود در صحنه بین المللی، تحت تأثیر عقاید مذهبی خود هستند، یا خیر؟ همان طور که می دانیم تأثیر دیگر مذهب بر صحنه بین المللی، ارتباط سیاست داخلی و بین الملل (خارجی) است. ایده پیوند میان سیاست داخلی و خارجی که توسط جیمز روزنو (۱۹۶۹) در دهه شصت میلادی مطرح شد، به طور خاص به دین ارتباط پیدا می کند. در حالی که تأثیر مذهب بر سیاست داخلی برای عالمان اجتماعی روشن شده است، این جنبه (بعده) باید جای خود را در تئوری روابط بین المللی پیدا کند. به همین منظور در فصل چهارم به دنبال پاسخ این سؤال هستیم که آیا مسائل داخلی مذهبی و درگیری های درون مرزی به صحنه بین الملل نیز سرایت می یابند. واضح است که بین المللی کردن درگیری های داخلی به درگیری های مذهبی منحصر و محدود نمی شود.

با این وجود، درگیری های مذهبی جزء آن مسائلی است که همه جهان را دربر گرفته است. به علاوه ما بر این عقیده ایم که به طور خاص بعضی اوقات این درگیری های مذهبی هستند که به صحنه بین المللی کشیده شده اند. ما چند نمونه از تحلیل های عملی میانجی گری در درگیری های قومی در سال ۱۹۹۰ را معرفی می کنیم که نشان می دهد احتمال این که درگیری های مذهبی مورد مداخله قرار گیرند، بالا است و کسانی که مداخله می کنند اغلب به همان مذهبی تعلق دارند که گروه مورد مداخله به آن تعلق می گیرند.

این فصل همچنین توضیح می‌دهد که چگونه درگیری‌های مذهبی از مرزها عبور می‌کند و چگونه درگیری‌های محلی بین‌المللی می‌شود و چگونه درگیری‌ها بر سر اماکن مقدس، مسأله‌ای جهانی می‌شود.

شاخه مرتبط دیگری از سیاست روابط فراملیتی یا پارادایم سیاست جهان که توسط رابرت کوهن و ژوزف نای (Keohane and Nye, 1970, 1977) مطرح شده است، مذهب به‌عنوان یک عامل در مسائلی که به خارج از مرزهای داخلی مربوط می‌شود، نمایان‌تر است. این بُعدی از روابط بین‌الملل است که تلاش ما در فصل پنجم مبتنی بر معرفی آن است.

در دهه‌های گذشته و در بیشتر نقاط جهان، بنیادگرایی مذهبی تبدیل به عامل مهمی، هم در سیاست بین‌المللی و هم سیاست داخلی و نیز بین مذاهب شده است.

همان‌طور که بعداً خواهیم دید دین سیاسی شده، نظام بین‌الملل را عرصه طبیعی فعالیت و اقدام خود برآورد می‌کند. تروریسم با محرکه‌های مذهبی، کشمکش جهانی بر سر مسائل حقوق بشر که دربرگیرنده حق انتخاب مذهب نیز می‌شود مهمترین مسائل جهانی هستند که مذهب در آنها نقش دارد، هر چند این تمام مسأله نیست، البته مسائل فراملی مثل حقوق زنان و تنظیم خانواده نیز دارای ابعاد مذهبی هستند. به دلیل این که پرداختن به تمامی مسائل ممکن نیست، در این فصل ما تحلیل و بررسی عمیقی از مسائلی همچون تروریسم، بنیادگرایی مذهبی و اسلام سیاسی که به نوعی دارای اشتراکاتی با یکدیگر هستند، می‌پردازیم. اگرچه روش انجام این تحقیقات بیشتر براساس نظریه‌پردازی است اما سعی بر این است که شواهدی تجربی در فصل ششم و هفتم ارائه گردد. برای مثال نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون در فصل ششم مورد بررسی قرار می‌گیرد. و سپس در فصل هفتم به بررسی یکی از برجسته‌ترین درگیری‌ها در صحنه بین‌المللی با

دلالت‌های مذهبی قدرتمند یعنی جنگ فلسطین و اسرائیل با تأکید بر انتفاضه الاقصی می‌پردازیم. روش‌شناسی این دو فصل نیز متفاوت هستند. در حالی‌که تئوری هانتینگتون از طریق تحلیل مقایسه‌ای همسان مورد آزمون قرار می‌گیرد، مورد اخیر (انتفاضه) به‌عنوان یک مورد از طریق مطالعه موردی بررسی می‌شود و خود هانتینگتون نیز در نظریه برخورد تمدن‌ها از واژه مذهب استفاده نمی‌کند اما نوع تعریفی که از تمدن ارائه می‌دهد، جهت‌گیری مذهبی دارد. در موارد مشابه دیگر نیز حتی هنگامی که مذهب مورد خطاب و بررسی است، سعی بر استفاده آن به‌طور غیرمستقیم است. این پدیده استدلال ما را که روابط بین‌الملل به‌عنوان یک تئوری غرب‌محور دارای نقضی ذاتی در به‌کارگیری مذهب است، تقویت می‌کند. انگیزه ما در رویکرد به تئوری هانتینگتون بیشتر به خاطر تلاش این تئوری در ارائه توضیحی پیرامون ماهیت درگیری در دوران پس از جنگ سرد است. براساس تئوری هانتینگتون برخورد تمدن‌ها مهمترین و شدیدترین نوع درگیری‌ها در دوران پس از جنگ سرد خواهد بود. در این ارتباط ما به‌طور مستقیم به مسائلی همچون مذهب، قومیت و ملی‌گرایی می‌پردازیم.

این فصل شامل بحث‌هایی پیرامون نظریه هانتینگتون و چندین بحث مقابل آن و همچنین هم‌پوشی‌ها (اشتراکات) مفهومی فرهنگ، مذهب و قومیت و اهمیت آنها در روابط بین‌الملل است.

این فصل همچنین به بررسی تجربی تأثیر مقایسه‌ای مذهب و تمدن‌ها و جدایی‌طلبی بر درگیری‌های قومی طی سال‌های ۱۹۹۰ خواهد پرداخت.

در فصل هفتم ما به بررسی نقش مذهب در منازعه فلسطین و اسرائیل با توجه به موضوعاتی که در فصول گذشته مطرح شد، می‌پردازیم. هدف اصلی کامل کردن پژوهش تجربی حاضر از طریق روش‌شناسی مطالعه موردی است. در حالیکه نقطه عزیمت تحلیل ما از منازعه فلسطین –

اسرائیل انتفاضه الاقصی است، نامی که مرحله کنونی درگیری با ویژگی مذهبی خاص آن را نمایان می‌سازد. اما تحلیل حاضر از منازعه پیرامون فلسطین دوران قیومیت (قبل از جنگ جهانی دوم) آغاز می‌شود.

ما ضمن بیان نقش مذهب و تأثیر آن هم بر مسلمانان و هم یهودیان درگیر در منازعه، سعی داریم به بررسی نقش آن در خشونت روبه‌رشد بپردازیم. در عین حال اصول منطقی سکولار را در هر دو طرف نادیده نمی‌گیریم. و به این نتیجه می‌رسیم که در حالی که هر دو طرف تحت تأثیر انگیزه‌ها و باورهای مذهبی هستند در نهایت بیشتر به دنبال منافع سیاسی تا تمایلات مذهبی هستند. با توجه به این اختلاف (تفاوت) است که ما باید به چند نکته در طی کار توجه داشته باشیم. اولین موضوع مربوط به محدوده زمانی است که در این کتاب مورد توجه قرار داده‌ایم. تحقیق و بررسی ما مربوط به عصر حاضر و اواخر دهه قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم و آغاز هزاره جدید است.

بحث ما این است، در حالی که مذهب در تمام عرصه‌ها و امور مدرن قابل کاربرد است اما بدون شک از دهه ۱۹۸۰ نقش برجسته‌ای یافته است. نکته دیگری که باید مد نظر داشت این‌که تنها تعداد محدودی از وقایع در این دوره زمانی بوده‌اند که مذهب در آنها نقش بسزایی داشته و به‌طور خاص مذهبی بوده‌اند.

هدف ما در این کتاب بررسی و آزمون جنبه‌های مذهبی سیاست‌های بین‌المللی است نه طرح این ادعا که تمام عواملی که در روابط بین‌الملل تأثیر دارند، مذهبی هستند. بلکه ما باید این نکته مهم را مد نظر داشته باشیم که در بیشتر موارد از مذهب برای اهداف غیرمذهبی استفاده می‌شود. وسوسه پررنگ کردن بُعد دینی تعاملات روابط بین‌الملل ممکن است از سویی باعث نوعی عراق‌گویی شود که باید آن را در نظر داشت.

در طی این تحقیق ما به‌ویژه متوجه شدیم که انگیزه بازیگران مذهبی، همیشه مذهبی نیست. البته این موضوع جای بحث و تحقیق بیشتری دارد که ذکر تمامی موارد در محدوده یک کتاب نمی‌گنجد. بر این اساس امید است که این کتاب سرآغازی بر وارد کردن و تعامل محققینی که در زمینه‌های مختلف کار می‌کنند، باشد. در این کار ممکن است زیاد به سراغ محققین روابط بین‌الملل نرفته باشیم. زیرا مذهب در تئوری روابط بین‌الملل زیاد بسط و گسترش نیافته است و ما باید به سراغ رشته‌های دیگر برویم. این گواهی است بر این مدعا که محققان روابط بین‌الملل غربی مذهب را نادیده گرفته‌اند. به‌همین دلیل ما از این‌که بررسی و مطالعه ما دارای ماهیتی میان‌رشته‌ای است، خرسندیم.

در حالی که مذهب کانون اصلی مباحث در روابط بین‌الملل نیست، در عین حال نمی‌توان روابط بین‌الملل را بدون در نظر گرفتن مذهب، بررسی کرد. تأثیر مذهب را باید در بافت علوم اجتماعی درک کرد. همچنین روابط بین‌الملل را خارج از حیطه علوم اجتماعی نیز نمی‌توان بررسی نمود.

فصل‌های بعدی این کتاب به دنبال آغاز فرایندی در جهت آوردن مذهب به روابط بین‌الملل هستند و این امر با توجه به ادبیات علوم اجتماعی و هسته رشته روابط بین‌الملل صورت می‌گیرد. برای رسیدن به این مقصود آنها به دنبال بررسی و شناسایی راه‌های تأثیرگذاری مذهب بر روابط بین‌الملل هستند. در نتیجه ما بر این عقیده‌ایم که نتایج این تحقیقات درک بهتری از روابط بین‌الملل و نقش مذهب در عصر حاضر به ما می‌دهد و می‌تواند مقدمه‌ای برای تجدیدنظر و بهبود امر نظریه‌سازی و تحقیق در روابط بین‌الملل باشد.

بُعد مغفول مانده

یکی از سؤالاتی که ما باید هنگام بررسی نقش دین در روابط بین‌الملل بپرسیم این است که چرا تحقیق و نوشته در این مورد بسیار کم است. مذهب به‌ندرت در تئوری‌های مهم روابط بین‌الملل گنجانده شده و زمانی هم که مطرح می‌شود بیشتر به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از عناوین مهمتر مانند نهادها، تروریسم، جامعه یا تمدن‌ها مورد توجه قرار گرفته است. (Kabalkova, 2000: 2) در موارد بسیار کمی هم که به‌صورت مستقیم مورد خطاب قرار گرفته، به‌جای این که به‌عنوان یک جزء طبیعی فرآیند سیاسی مورد توجه قرار گیرد، با ویژگی‌هایی چون بنیادگرا، افراطی، تندرو و ستیزه‌جو، توصیف شده است. به‌عبارت دیگر در موارد نادری که ادبیات روابط بین‌الملل با مذهب مواجه می‌شود، مذهب یا به‌عنوان جنبه ثانوی و فرعی مسأله مورد بحث معرفی می‌شود یا یک مورد استثنا که اهمیت چندانی ندارد. بحث اصلی ما این است که این‌روند زمانی می‌تواند به‌خوبی شناخته شود که تئوری‌های روابط بین‌الملل در بافت علوم اجتماعی بررسی شود. همان‌طور که در ادامه فصل توضیح داده خواهد شد، واضح است که در قرن بیستم بیشتر عالمان اجتماعی غربی توجه و اهمیت چندانی به

مذهب در تئوری‌های‌شان نداشته‌اند، و حتی افول آن را به‌عنوان یک نیروی مهم اجتماعی و سیاسی پیش‌بینی کرده‌اند.

ما بر این اعتقادیم که این گرایش در مقایسه با دیگر علوم اجتماعی بیشتر در رشته روابط بین‌الملل ریشه دوانده است. همچنین همان‌طور که در این فصل توضیح داده می‌شود، دیگر رشته‌های علوم اجتماعی توجه به اهمیت نقش مذهب را بسیار زودتر از رشته روابط بین‌الملل آغاز کردند. بنابراین علاوه بر پرسیدن این‌که چرا مذهب به‌طور عام توسط علوم اجتماعی دیگر نادیده گرفته شده، باید به دنبال این باشیم که چرا به‌ویژه محققین روابط بین‌الملل مذهب را نادیده گرفته‌اند.

ریشه‌ها و دلایل بی‌اعتنایی به مذهب را باید در چند گرایش جستجو کرد که در این فصل به تفصیل، شرح داده می‌شود.

اول این‌که مبانی اصلی علوم اجتماعی، در طرد مذهب (برای تبیین جهان) توسط مهمترین متفکران اجتماعی غرب وضع شده است. بنابراین علوم اجتماعی بر این مبنا که عوامل بدوی مانند قومیت و مذهب نقشی در جامعه مدرن امروزی یا توضیح عقلانی برای چگونگی کارکرد جهان ندارند، شکل گرفته است.

دوم این‌که روابط بین‌الملل شاید یکی از غربی‌ترین رشته‌های علوم اجتماعی است، به همین دلیل تمایل بسیاری از عالمان اجتماعی به نادیده گرفتن مذهب، بیشتر در میان محققین روابط بین‌الملل شایع است.

سوم این‌که مطالعه روابط بین‌الملل بسیار تحت تأثیر رفتارگرایی و روش‌شناسی کمی است. کسانی که از این رویکرد در بررسی روابط بین‌الملل استفاده می‌کنند اغلب به خاطر نادیده گرفتن و عدم توجه به آنچه قابل اندازه‌گیری نیست، مورد اتهام و سرزنش قرار می‌گیرند؛ و مذهب از آن دسته اموری است که اندازه‌گیری آن بسیار سخت است.

چهارم، عمده تئوری‌های روابط بین‌الملل مبتنی بر فرض کنار گذاشتن مذهب به‌عنوان یک عامل مهم هستند. برای مثال، واقع‌گرایی شاید به‌عنوان تأثیرگذارترین پارادایم روابط بین‌الملل، بر قدرت به‌عنوان نیروی هدایت‌گر در روابط بین دولت‌ها تمرکز و تأثیر دارد. این رویکرد عمل‌گرا، عوامل غیرمحسوس مانند مذهب را در تقابل با عوامل عینی مانند قلمرو، مردم، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی کنار می‌گذارد. این روش همچنین دولت‌ها را در یک جعبه سیاه قرار می‌دهد و سیاست داخلی آنها را نادیده می‌گیرد؛ محدوده‌ای که در آن احتمال بروز تأثیر مذهب بیشتر است. تمام این دلایل که با چرایی نادیده گرفته شدن مذهب در روابط بین‌الملل مرتبط هستند به تفصیل توضیح داده خواهد شد.

!

اکثریت متفکران اجتماعی قرون هجدهم، نوزدهم و بیستم مانند کنت، دورکهایم، فروید، مارکس، نیچه، توینیس، ولتر و وبر که عمیقاً بر تکامل و رشد علوم اجتماعی تأثیرگذار بوده‌اند همگی در این اصل که عصر روشنگری مذهب را به‌عنوان معنایی برای درک و اداره جهان کنار می‌گذارد، اتفاق نظر دارند. (Appleby, 1994: 7-8; Shupe, 1990: 19; Turner, 1991)

برای مثال نظریه «خدا مرده است» نیچه، بیانگر از دست رفتن اعتبار عقاید مسیحیت و عدم پایبندی به ارزش‌های مطلق است. (Turner, 1991: 40-42, 192) وبر نیز بیان می‌کند که ایدئولوژی‌های غیرمذهبی (سکولار) در قرن نوزدهم، جایگزین مذهب به‌عنوان مبنای مشروعیت و کنترل اجتماعی شدند. (Turner, 1991: 190-193)

در مجموع این متفکران اجتماعی، مذهب را به‌عنوان منبعی برای تبیین جهان زد می‌کنند و عقیده دارند که جهان صنعتی امروز که ما در آن زندگی

می‌کنیم بیشتر نیازمند ابزاری عقلانی‌تر، عملی‌تر و قانون‌مندتر برای تبیین و اداره جهان است. با وجود این که این متفکران مذهب و جامعه را خیلی پیچیده‌تر از آنچه که اینجا گفته شد، توضیح داده‌اند اما این مسأله که مذهب در جهان امروز به یک عامل کم‌اهمیت تبدیل شده، مضمون بحث آنها می‌باشد. عالمان اجتماعی امروزی نیز دنباله‌رو روش آنها هستند و پارادایم‌هایی را که مبتنی بر عدم ایفای نقش وفاداری از جانب مذهب در جامعه و سیاست مدرن هستند را توسعه می‌دهند.

تئوری مدرنیزاسیون در علوم سیاسی از این پارادایم پیروی می‌کند. براساس تئوری مدرنیزاسیون فرآیندهایی که از مدرنیزاسیون به ارث رسیده، به نحو اجتناب‌ناپذیری مبتنی بر کنار گذاشتن عوامل نخستین (بدوی) چون مذهب و قومیت در سیاست است. این فرآیندهای مدرن شامل توسعه اقتصادی، توسعه شهری، تأسیسات اجتماعی مدرن، کثرت‌گرایی، بالا رفتن نرخ سواد و آموزش و پیشرفت در علوم و فناوری هستند.^(۱) در حالی که تمرکز مدرنیزاسیون باید بر قومیت باشد اما در حوزه مذهب نیز به کار می‌رود.^(۲) تئوری مدرنیزاسیون، پارادایم اصلی و مطرح بین دانشمندان علوم سیاسی غرب از اواخر دهه ۵۰ تا اواسط دهه ۷۰ بود.

بدیل جامعه‌شناختی تئوری مدرنیزاسیون که تحت عنوان تئوری سکولاریزاسیون شناخته شده است منحصراً بر مذهب تمرکز دارد و تا اوایل دهه ۱۹۹۰ پارادایم غالب جامعه‌شناختی باقی ماند. از دید این پارادایم، جامعه به‌سوی سکولار شدن بیشتر، در حال حرکت است. این اصلی بود که اندیشمندان علوم سیاسی نیز در قالب تئوری مدرنیزاسیون بر آن اذعان داشتند. در واقع تئوری سکولاریزاسیون به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از تئوری مدرنیزاسیون عنوان می‌شود.

از این دیدگاه، هر چه جوامع امروزی تر و پیشرفته تر می‌شوند به همان میزان نیز سکولارتر می‌گردند. این فرآیند توسط دولت مدرنی که مبتنی بر اصول عقلانی و علمی بوده و توسط ساختاری بوروکراتیک و نظام‌مند هدایت می‌شود، تسهیل می‌گردد. در چنین جامعه‌ای، دولت دیگر نیازی به مذهب برای مشروعیت خود ندارد، زیرا مشروعیتش برخاسته از خواست و اراده مردم است که ممکن است یا در قالب نهادهای دموکراتیک بیان شود یا از طریق ایدئولوژی‌هایی همچون مارکسیسم یا فاشیسم، ایدئولوژی‌هایی که معتقدند دولت نماینده و بیانگر خواست و اراده مردم است، به‌علاوه نقش سنتی دین در تفسیر نظم طبیعی، به‌وسیله عقلانیت علمی کنار گذاشته شده و تحلیل رفتن این نقش مهم، فرآیندی است که ریشه در گذشته دارد. از این‌رو براساس تئوری سکولاریزاسیون در دنیای امروزی، معیارها، پدیده‌های علمی و خردگرا جایگزین مذهب شده‌اند. نهادهای غیرمذهبی عهده‌دار بسیاری از وظایفی شده‌اند که قبلاً توسط مذهب انجام می‌شد. همچنین منابع مالی و مدت زمانی که توسط نهادهای مردمی و افراد به مذهب اختصاص داده می‌شد، کاهش یافته است. هنجارهای اجتماعی که زمانی توسط احکام مذهبی تعیین می‌شد، هم‌اکنون با معیارهای فنی، عقلانی و تجربی مشخص می‌شوند. بدین معنا که روان‌پزشکان، روان‌شناسان، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان جایگزین کشیش‌ها و مویدان روحانی شده‌اند، جوامع بزرگتر جایگزین جوامع کوچکتر شده‌اند. بنابراین اکنون برای تعیین قانون و نظم اجتماعی در جوامع، نیازی به حضور مذهب که زمانی این کار ویژه را انجام می‌داد، نیست.^(۳)

تعیین دقیق این‌که کدام‌یک از این پارادایم‌ها، در طول قرن بیستم، مسلط و تعیین‌کننده بوده‌اند، دشوار است. هادن (1987b:587) این مسأله را در نوشته‌های خود این‌گونه مطرح می‌کند که «کمتر کسی مانند نظریه‌های